

معامله اتهام در حقوق کامن‌لا و نهادهای نزدیک به آن در دادرسی کیفری ایران

الهام حیدری*

استادیار گروه حقوق دانشگاه شهرکرد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۹/۲)

چکیده

ارتکاب جرم به عنوان رفتار ناقض نظم عمومی، واکنش عمومی را در همه جوامع بر می‌انگیزد و به محض کشف آن تعقیب متهم به جرم از سوی دادستان به عنوان نماینده جامعه مطرح می‌گردد. در این بین، گاه در دادرسی کیفری کشورهای مختلف، لحاظ مصالحی همچون پیشگیری از تورم پرونده‌های کیفری، پیشگیری از آسیب‌های حاصل از زندان در خصوص مرتکبان جرایم سبک، جلب رضایت بزه‌دیدگان، اختصاص منابع و امکانات دستگاه عدالت کیفری به جرایم سنگین و مرتکبان حرفه‌ای و ... سبب ایجاد نهادهایی در دادرسی کیفری شده که موجب اختیار دادستان به عنوان نهاد تعقیب در این امر گردیده است. در حقوق کامن‌لا، معامله اتهام مصداق بارز این مصلحت‌اندیشی است. سیر تقنینی کشورمان نشان می‌دهد که قانونگذار کیفری با پیش‌بینی تعلیق تعقیب، تمایل خود را به لحاظ مصلحت در دادرسی‌های کیفری نشان داده است. این رویکرد در قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با پیش‌بینی تأسیساتی همچون تعلیق تعقیب و بایگانی پرونده تقویت شده است. گرچه تأسیسات مذکور تفاوت‌هایی با معامله اتهام انگلیسی-آمریکایی دارد، اما از برخی جهات همچون هدف و آثار دارای وجوه تشابه می‌باشند.

کلید واژگان

معامله اتهام، تعقیب کیفری، تعلیق تعقیب، قرار بایگانی پرونده، دادرسی کیفری

مقدمه

ارتکاب جرم به دلیل خللی که در لحظه وقوع آن متوجه نظم عمومی جامعه و منافع عمومی می‌شود، تعقیب متهم به جرم از سوی مدعی العموم را در جهت اعاده نظم عمومی و جبران احساس ناامنی حاصله از وقوع آن می‌طلبد. بدین ترتیب و در جهت دستیابی به این اهداف، نهاد دادرسی یا نهادی مشابه آن در کشورهای مختلف طراحی شده و عهده‌دار امر تعقیب گردیده است. با این حال، تکلیف یا اختیار دادستان به تعقیب در همه نظام‌ها تابع قاعده واحدی نیست. در برخورد با این مسأله دو قاعده مختلف در نظام‌های دادرسی کیفری مطرح است که تحت عنوان قاعده «قانونی بودن یا الزامی بودن تعقیب» و قاعده «مقتضی بودن تعقیب» شناخته می‌شوند. بر اساس سیاست کیفری و با توجه به وضعیت بزهکاری، دولت‌ها یکی از این روش‌ها یا هر دو را انتخاب می‌کنند. بنابراین، انتخاب هر یک از این دو روش به صورت مطلق نیست (کوشکی، ۱۳۸۹: ۳۲۸)، بلکه در برخی از نظام‌های دادرسی کیفری تلفیقی از این دو روش اعمال می‌گردد.

قاعده الزامی یا قانونی بودن تعقیب بر این اساس استوار است که وقوع جرم، نظم عمومی جامعه را خدشه‌دار کرده و به تبع آن برای دادرسی یا هر نهاد دیگری که از سوی قانونگذار به عنوان نماینده عموم شناخته شده است، این تکلیف را ایجاد می‌کند که به تعقیب متهم به جرم پرداخته و دعوی عمومی را به نمایندگی از جامعه اقامه نماید. تکلیف دادرسی به اقامه دعوی عمومی ابتدا در حقوق آلمان شناخته شد و از آنجا به سایر کشورهایی که دادرسی در آنها طبق نظام مختلط انجام می‌شود راه یافت (آشوری، ۱۳۸۰: ۸۷). در مقابل، قاعده مقتضی بودن تعقیب، تعقیب امر کیفری را نه تکلیف بلکه اختیاری برای دادستان می‌داند و او را مجاز می‌شمارد که در مواردی که بر تعقیب متهم اثر سودمند و فایده اجتماعی مترتب نیست و یا مصلحت چنین اقتضا می‌کند، از تعقیب متهم به جرم اجتناب نماید. در حقیقت این قاعده برای دادستان نقشی فعال در دادرسی کیفری در نظر گرفته و برای او این قدرت را به رسمیت می‌شناسد که در هر مورد، به مصلحت بودن و مفید بودن تعقیب را مورد بررسی قرار دهد و بر آن اساس تصمیم بگیرد.

کشورهای مختلف در اعمال این قواعد یکسان عمل نکرده‌اند. در برخی از کشورها، قانونی بودن تعقیب به عنوان اصل و مقتضی بودن آن به عنوان استثناء در نظر گرفته شده است. در حالی که در کشورهای دیگر و به خصوص کشورهای تابع نظام کامن‌لا عکس این موضع اتخاذ شده است. معامله اتهام در این کشورها مصداق بارز چنین رویکردی است. به زعم نویسندگان کامن‌لا معامله اتهام محصول اصل مصلحت و در تضاد با اصل قانونیتی است که در کشورهای تابع نظام رومی-ژرمنی اعمال می‌شود و دادستان را در صورت وجود دلایل کافی علیه متهم ملزم به تعقیب

می‌سازد (Oren gazal, 2009:3)^۱. در مقاله حاضر برآنیم تا نهاد معامله اتهام و تأسیسات مشابه آن در دادرسی کیفری کشورمان را بررسی کنیم تا زمینه برای شناخت وجوه اشتراک و افتراق این نهادها فراهم و معایب و مزایای هر کدام روشن شود.

۱. کلیات و مفاهیم

در این قسمت از مقاله و در چند بند مجزا مفهوم، پیشینه و مبانی وجودی معامله اتهام و نیز نهادهای نزدیک به آن در دادرسی کیفری کشورمان بررسی می‌شوند.

۱.۱. معامله اتهام

۱.۱.۱. مفهوم معامله اتهام

همانطور که از واژه معامله ذکر شده در این عبارت کاملاً آشکار است، معامله اتهام قراردادی است که طرفین آن را متهم و دادستان تشکیل می‌دهند. در واقع، می‌توان گفت معامله اتهام قراردادی است بین مقام تعقیب و متهم که هر دو طرف ملزم به رعایت آن هستند و به موجب آن متهم در ادای اقرار به ارتکاب جرم از مزایایی برخوردار می‌شود. به بیان دیگر، معامله اتهام یک توافق در پرونده‌های کیفری است و به طور معمول، شامل موافقت متهم با پذیرش تقصیر نسبت به همه اتهامات یا بخشی از آنها در عوض اغماض و تساهل می‌شود (Ibid: 4).

فرهنگ بلک^۲ معامله اتهام را این‌گونه تعریف می‌کند: «توافق حاصل از مذاکره میان متهم و دادستان بدین ترتیب که متهم در برابر اقرار به ارتکاب جرم، نسبت به یک جرم سبک‌تر و یا نسبت به یکی از اتهامات چندگانه خود مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و یا می‌تواند در انتظار مجازات خفیف‌تری باشد». بطور کلی و با عباراتی ساده‌تر می‌توان این تعریف را از معامله اتهام ارائه داد: معامله اتهام توافقی است فیما بین متهم و دادستان که به موجب آن متهم، در عوض پذیرش تقصیر، نسبت به اتهام سبک‌تر یا اتهامات کمتری پاسخگو خواهد بود و در کل مورد تساهل قرار خواهد گرفت (Kramer, 2005:2).

۱. لازم به ذکر است که اصل قانونی بودن تعقیب در تمام کشورهای تابع نظام رومی-ژرمنی به نحو یکسان اعمال نمی‌شود. برای نمونه، در کشور فرانسه اصل مقتضی بودن تعقیب در سطح قابل توجهی اعمال می‌شود. مواد ۱-۴۰، ۱-۴۱ و ۲-۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری این کشور حاوی اختیاراتی برای دادستان است که از آنها با عنوان جایگزین‌های تعقیب دعوای عمومی یاد می‌شود (ر.ک. کوشکی، ۱۳۸۹).

2. Black's Law Dictionary

این تساهل در حقوق کامن‌لا یا به شکل تبدیل اتهام متهم، به یک «اتهام سبک‌تر»^۱ و یا به صورت «تخفیف نسبت به مجازات»^۲ است، «اتهام سبک‌تر» متضمن کاهش اتهام به جرمی سبک‌تر در مقابل پذیرش تقصیر است و «تخفیف نسبت به مجازات» دربردارنده جلب موافقت دادستان به تقاضای مجازاتی خفیف‌تر برای متهم در قبال پذیرش تقصیر خواهد بود (Black's Law Dictionary, 2004).

در واقع، در نظام‌های دادرسی کیفری که معامله اتهام را پذیرفته‌اند و در مرحله بعد از تفهیم اتهام، دادستان این اختیار را دارد که در خصوص شروع فرایند رسیدگی و یا ارائه پیشنهاد معامله اتهام به متهم تصمیم‌گیری کند. اگر چه نقش قضات دادگاه‌ها در معامله اتهام رو به تزاید است (تخفیف نسبت به مجازات)، اما معامله اتهام عمدتاً به عنوان یک توافق میان متهم و دادستان لحاظ می‌شود (Oren gazal, op.cit: 4). دلیل چنین امری را می‌توان در قدرت قضات برای تعیین مجازات و عدم امکان تحمیل نوع و میزان مجازات تعیین شده در فرایند معامله اتهام از سوی طرفین پرونده به آنان جستجو کرد و بر این اساس تخفیف مجازات تنها به شکل یک پیشنهاد به دادگاه جلوه می‌کند که دادگاه قدرت قبول یا رد آن را دارد؛ اگر چه دادگاه‌ها عملاً تمایل به متابعت از این پیشنهادها دارند. بدین ترتیب و علی‌رغم تقسیم‌بندی ذکر شده در بحث معامله اتهام، آنچه که مطمئن‌تر است معامله اتهام از نوع چارج است؛ زیرا، دادگاه‌ها در مقایسه با نوع تخفیف مجازات از قدرت محدودتری برای بازنگری و تغییر در این نوع از معامله برخوردار هستند. افزون بر این، دادستان‌ها نیز در این موارد مشکلی از باب ایراد عدم تناسب جرم و مجازات نخواهند داشت.

۲.۱.۱. پیشینه تاریخی

معامله اتهام به لحاظ تاریخی در قرن ۱۹ شکل گرفت (Langbeing, 2003: 261)، (روشن‌قنبری، ۱۳۸۹: ۱۰۳). تا قبل از آن زمان محاکمات کیفری سریع و کم‌هزینه بودند و بنابراین، وجود تأسیس معامله اتهام، ضروری نبود. در دنیای کامن‌لا، قرن ۱۹ میلادی سرآغاز پیچیده شدن دادرسی‌های کیفری است. بدین ترتیب که در این دوران و به منظور تحکیم و تقویت حق دفاع متهم، برای متهم حق بهره‌مندی از معاضدت یک وکیل مدافع به رسمیت شناخته شد (جی. آر. اسپنسر، ۱۳۸۴: ۶۲) و در سال ۱۸۳۶ میلادی با بهره‌مندی همه متهمان از چنین حقی موافقت شد (همان). رفته رفته محاکمات با حضور فعال وکلای مدافع برگزار می‌شد و شهود توسط وکلای مدافع طرفین، مورد بازجویی و بازجویی متقابل^۳ قرار می‌گرفتند و همین امر به پیچیدگی بیشتر دادرسی‌های کیفری انجامید.

ویژگی دیگر نظام اتهامی که حضور و مداخله هیأت منصفه است نیز به همین نسبت بر پیچیدگی دادرسی‌های کیفری افزود. به عنوان نمونه، به رغم اینکه سابقه وجود هیأت‌های منصفه در دادرسی‌های

1. Charge Bargain
2. Sentence Bargain
3. Cross Examination

کیفری در انگلستان به قبل از قرن ۱۹ میلادی می‌رسد، اما هیأت منصفه به شکل امروزی آن در همین قرن شکل گرفت. به بیان دیگر این مفهوم که بر اساس آن هیأت منصفه حق آگاهی از دلایل موجود در پرونده و شیوه‌های تحصیل آن‌ها را دارد و باید در خصوص این موضوعات با حضور این هیأت و به طور شفاهی بحث شود، در سال ۱۸۵۶ میلادی شکل گرفت (همان: ۴۴).

روشن است که وجود این ویژگی‌ها در دادرسی کیفری کامن‌لا، پیچیدگی محاکمات و دادرسی‌ها را به همراه داشت. از این رو، نیاز به جایگزین‌هایی برای محاکمات کیفری مطرح شد و دادستان‌ها به دنبال راهی برای تشویق متهمین به معامله اتهام بودند (Alschuler, 1979: 211). بدین ترتیب، نهاد معامله اتهام پایه‌ریزی شد و این به مفهوم آزادی عمل بیشتر برای دادستان‌ها در دادرسی کیفری در دنیای کامن‌لا تلقی می‌شود. آزادی عملی که بعضاً مخاطره‌آمیز هم تلقی شده است. به عنوان نمونه، در یک سخنرانی که در سال ۱۹۴۰ میلادی در مقابل دادستان‌های آمریکا انجام می‌شد، یکی از قضات دیوان عالی چنین بیان داشت: «نسبت به هر شخص دیگری در آمریکا، دادستان بیشترین کنترل را بر زندگی، آزادی و اعتبار ما دارد. نظر و صلاح‌دید او شگرف و مخوف است» (Jackson, 1940:3). از آن زمان تاکنون، قدرت دادستانی در انگلستان و آمریکا و حتی کل جهان، بطور پیوسته افزایش یافته است. به نحوی که در دهه‌های گذشته معامله اتهام روش غالب حل و فصل پرونده‌های کیفری در آمریکا و انگلستان شده است (Oren gazal, op.cit: 2). در انگلستان و ولز، محاکمات در محاکم «مجستریت»^۱ تنها در هشت درصد موارد اتفاق می‌افتد. این در حالی است که معامله اتهام (از نوع اتهام سبک‌تر) و محکومیت‌های غیابی بقیه موارد را در بر می‌گیرند. در «کراون کورت»^۲ ۶۱ درصد از پرونده‌ها نتیجه معامله اتهام‌اند. در حالی که تنها ۱۴/۳ درصد آن‌ها، نتیجه محکومیت توسط هیأت منصفه هستند. در سایر کشورهای مبتنی بر نظام کامن‌لا نیز چنین تصویری قابل مشاهده است (Oren gazal, op.cit:5).

۳.۱.۱. مبنای معامله اتهام و اهداف آن

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مبنایی که برای معامله اتهام در جهان کامن‌لا وجود دارد، منفعت عمومی و مصلحت است. بر این اساس، زمانی که مصلحت عمومی به دلیل فقدان دلایل کافی علیه متهم و یا به دلایل دیگر چنین امری را توجیه می‌کند، دادستان‌ها قدرت معامله با متهم را دارند. در کشورهای مبتنی بر نظام کامن‌لا، دادستان‌ها از این قدرت خود در راستای انطباق تعداد پرونده‌ها با امکانات و منابع دادسرا بهره می‌برند. در واقع، می‌توان گفت که دادستان‌ها به مصلحت عمومی نگاهی اقتصادی دارند و در عمل به دنبال این هستند که تعداد پرونده‌هایی را که در آنها دست به

1 . Magistrates Court

2 . Crown Court

تعقیب متهمان می‌زنند با امکانات داسرا و منابع اقتصادی خود هماهنگ نمایند. بر این اساس، میزان امکانات، تعداد پرونده‌های خاتمه یافته با استفاده از تأسیس معامله اتهام را روشن می‌سازد. یکی از نویسندگان حقوقی کامن‌لا در ارائه مهم‌ترین و جامع‌ترین توجیه در خصوص آزادی و قدرت عمل دادستان‌ها در امر تعقیب چنین بیان می‌دارد: «دادرسی کیفری درست مثل یک بازار عمل می‌کند، دادستان‌ها در عین اینکه به دنبال عملی کردن بازدارندگی و سایر اهداف نظام عدالت کیفری هستند، با محدودیت منابع و امکانات هم مواجهند، آنها قادر به تعقیب همه پرونده‌های موجود و سوق دادن تمام پرونده‌ها به سوی یک محاکمه کامل نیستند. در چنین شرایطی، آزادی مطلق دادستان‌ها به آنها امکان‌پذیر از میان پرونده‌ها را می‌دهد و آنها می‌توانند تعدادی از پرونده‌ها را بر اساس معیارهایی که در ذهن دارند به طریقی غیر از محاکمه حل و فصل نمایند» (Esterbrook, 1983: 299). پس، از منظر این نویسنده در دادرسی کیفری معادلاتی نظیر آنچه که در یک بازار رخ می‌دهد، روی خواهد داد. به همین دلیل است که وی در ادامه می‌افزاید: «دادستان‌ها می‌توانند به معیارهایی نظیر ضرورت پیشگیری از جرایم خاص، تغییرات در میزان تقاضا برای محاکمه نسبت به برخی جرایم و سایر عوامل توجه کرده و بر اساس آنها منابع و امکانات را میان جرایم مختلف تخصیص دهند» (Ibid).

براساس چنین دیدگاهی، آزادی دادستان در امر معامله اتهام باید مطلق باشد؛ زیرا، تنها با وجود آزادی مطلق است که می‌توان امیدوار بود که دادستان در انتخاب پرونده‌ها و مشمول معامله اتهام قرار دادن آنها، اهداف نظام عدالت کیفری از قبیل بازدارندگی و سایر اهداف را در نظر گیرد و دنبال نماید. این آزادی مطلق از دید برخی از حقوقدانان کامن‌لا مورد انتقاد قرار گرفته است و آن را موجب سوءاستفاده دادستان‌ها دانسته‌اند. برای نمونه، به بیان «استربروک»^۱ به این دلیل که دادستانی‌ها نهادهای خالی از نقصی نیستند، امکان منفعت‌طلبی آنها وجود دارد. در حالی که هر نوع تلاشی برای نظارت بر دادستان‌ها با مشکل مشابهی مواجه می‌شود (Ibid). در مقابل، حقوقدانان دیگر با چنین دیدگاهی مخالفند و برآنند که دادستان‌ها به اندازه‌ای انگیزه اجتناب از خطر محاکمات نامطلوب را دارند که درگیر احساس منفعت‌جویی نشوند. ضمن اینکه حضور و مداخله و کلا نیز مانع از این امر می‌شود. به علاوه، اگر امکان بازنگری از تصمیمات مربوط به معامله در متون قانونی تعبیه شود، می‌توان امیدوار بود که در موارد نادری که امکان سوءاستفاده وجود دارد، از آن پیشگیری کرد. همان‌طور که بازنگری قضایی در تصمیمات مربوط به عدم معامله پیش‌بینی شده است (Oren gazal, op.cit:9).

نکته مهم اینکه، در عمل، دادستان‌ها به همه متهمان پیشنهاد معامله نمی‌دهند. در جرایم شدید و مهم و در اتهامات سیاسی، دادستان ممکن است در احترام به قربانی و با در نظر گرفتن

1. Easterbrook

احساسات عمومی تمایل به توافق نداشته باشد. برای نمونه دادستان‌ها معمولاً با کسانی که متهم به تجاوز به عنف یا قتل عمد هستند، وارد معامله نمی‌شوند (Gifford, 1983: 7). در کل، نهاد معامله اتهام، منفعت فرد، جامعه، دولت و گاهی بزه‌دیده را در پی دارد. متهم با عنوان مجرمانه سبک‌تر مواجه شده و یا کیفر سبک‌تری را تحمل می‌کند. جامعه در فرایند معامله اتهام تا حدودی نسبت به آمار واقعی بزهکاری آگاه شده و زمینه برای بررسی علل شیوع ارتکاب جرم یا جرایم خاص فراهم می‌شود. دولت و دادگستری از نظر اقتصادی سود برده و امکانات خود را صرف جرایم سنگین‌تر خواهند کرد و در صورت مشروط کردن معامله به پرداخت ضرر و زیان‌های بزه‌دیده، وی نیز منتفع خواهد شد. به‌علاوه، بزه‌دیده برای تَشَقُّی خاطر و احساس اجرای عدالت نیازی ندارد که مدت زمانی طولانی را در انتظار بسر برد. بدین ترتیب، اعطای اختیار معامله به دادستان، منافع فرد و جامعه را تضمین کرده و به نوعی مدیریت دادستان بر پرونده‌های کیفری را متجلی می‌سازد.

۲.۱. نهادهای مشابه در دادرسی کیفری ایران

در این قسمت برآنیم تا با کنکاش در قوانین دادرسی کیفری کشورمان از گذشته تا کنون، مهم ترین تأسیسات قانونی که دارای تشابهاتی با معامله اتهام هستند، بیابیم و بررسی کنیم.

۱.۲.۱. پیشینه

بررسی سیر قانونگذاری کشورمان در حوزه دادرسی کیفری نشان می‌دهد که وجود اختیاراتی برای دادستان در امر تعقیب که نه کاملاً مطابق با معامله اتهام و بلکه نزدیک به آن است، مسبوق به سابقه زیادی نیست. در واقع، در اولین قوانینی که در حوزه دادرسی کیفری در کشور ما به تصویب رسیدند، تعقیب تکلیفی برای دادستان بود. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۱ با پیروی از قاعده الزامی بودن تعقیب راه را بر هر نوع اختیار دادستان بر امر تعقیب بسته بود. ماده ۷۹ قانون اصول تشکیلات عدلیه مقرر می‌داشت: «مدعیان عمومی مکلفند اعمالی را که متضمن خلاف یا جنحه یا جنایت است، تفتیش و تعقیب نمایند». اولین بار در سال ۱۳۵۲ و با اصلاحاتی که در این سال در قانون آیین دادرسی کیفری واقع شد و با افزودن ماده ۴۰ مکرر به این قانون اختیار دادستان در امر تعقیب به رسمیت شناخته شد. در ماده مذکور قانونگذار به دادستان اختیار داده بود که در امور جنحه، مشروط به وجود شرایطی از قبیل اقرار مقرون به واقع متهم، عدم وجود

سابقه محکومیت کیفری مؤثر برای متهم و... تعقیب را معلق نماید.^۱ در صورت اجتماع شرایط مذکور در این ماده، دادستان می‌توانست قرار تعلیق تعقیب متهم را صادر کند و پرونده را برای تأیید قرار به دادگاه جنحه ارسال نماید. دادگاه در صورت عدم موافقت با تصمیم دادستان با توجه به مُعد بودن پرونده برای رسیدگی، مکلف بود نسبت به صدور حکم مقتضی اقدام کند (اشوری، پیشین: ۹۲).

۲.۲.۱. تحولات تعلیق تعقیب

همان‌طور که گفته شد قطعی شدن قرار تعلیق تعقیب صادره از سوی دادستان منوط به تأیید دادگاه جنحه بود؛ که این مسأله در عمل کار دادگاه‌های جنحه را دو چندان می‌نمود. همین امر موجب شد که قانونگذار در سال ۱۳۵۶ اعتماد بیشتری به دادستان‌ها نموده و ماده ۲۲ این قانون را تصویب کند که به موجب آن، دادستان‌ها رأساً قادر به صدور قرار تعلیق تعقیب شدند بی آنکه نیازی به ارسال پرونده به دادگاه وجود داشته باشد. ماده ۴۰ مکرر سابق الذکر، نسبت به مواردی که دادستان پس از ارسال پرونده به دادگاه، قصد تعلیق داشت، سکوت کرده بود؛ اما، به‌ظاهر چنین استنباط می‌شد که همانند حقوق آلمان، پس از به جریان انداختن دعوای عمومی، دادستان می‌تواند از اختیارات مندرج در ماده مذکور استفاده کند (همان). در ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری، قانونگذار در خصوص این مسأله صراحتاً تعیین تکلیف نمود. در ماده مذکور آمده بود: «دادستان رأساً می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری را معلق سازد» (آخوندی، ۱۳۸۴: ۷۲). بر این اساس، در مواردی که شرایط لازم پس از ارسال پرونده به دادگاه فراهم می‌شد، دادستان می‌توانست تا اولین جلسه رسیدگی رأساً قرار تعلیق صادر نماید. به‌علاوه، به‌موجب تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری که در ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری هم به رسمیت شناخته شده بودند، قرار تعلیق می‌بایست در اداره سجل کیفری در دفتری مخصوص ثبت می‌شد و در صورتی که متهم ظرف سه سال، مرتکب جنحه یا جنایتی نمی‌شد، تعقیب وی برای همیشه موقوف می‌ماند.

۱. ماده ۴۰ مکرر: «در امور جنحه هر گاه متهم اقرار به ارتکاب جرم نماید و این اقرار حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد و در صورتی که دادستان با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و روحیه متهم و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده تعلیق تعقیب را مناسب بداند می‌تواند با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری او را معلق و پرونده را به دادگاه جنحه ارسال نماید: ۱. موضوع اتهام از جرایم مندرج در باب دوم قانون کیفری عمومی نباشد. ۲. متهم سابقه محکومیت مؤثر نداشته باشد. ۳-شاکای خصوصی در بین نبوده یا گذشت کرده باشد. دادگاه جنحه در صورتی که قرار را تأیید نماید قرار قطعی است. در غیر این صورت طبق مقررات به موضوع اتهام رسیدگی خواهد شد. هرگاه درباره متهم قرار تأییدی صادر شده باشد، پس از قطعیت قرار تعلیق، قرار تأییدی ملغی‌الاثراً خواهد شد.»

پس از انقلاب در قوانینی که در حوزه دادرسی کیفری به تصویب رسیدند، از جمله قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحات سال ۱۳۸۱ این قانون و نیز قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، موضوع تعلیق تعقیب و یا هر نوع اختیار دادستان در امر تعقیب مسکوت مانده و به‌ظاهر، قانونگذار دادستان را مکلف به تعقیب کلیه جرایم نموده بود. به موجب بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب: «داسرا عهده‌دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق‌اللهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی و ... است». از این ماده می‌توان الزام دادستان به امر تعقیب را برداشت کرد. براین اساس، از مواد قانونی چنین استنباط می‌شد که دادستان در امر تعقیب اختیاری ندارد و در چارچوب نظام کیفری سنتی تصمیم می‌گیرد. چنانچه فعل یا ترک فعل جرم باشد و شرایط عمومی مسئولیت برقرار باشد، دادستان ناگزیر است که تصمیم به تعقیب دعوای عمومی از طریق رسمی بگیرد و باید پرونده را برای اقدامات قانونی بعدی به دادگاه ارجاع دهد (کوشکی، پیشین: ۳۳۲). اگرچه در همان زمان هم تعدادی از حقوقدانان بر آن بودند که ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری همچنان به قوت خود باقی است (خالقی، ۱۳۸۷: ۳۸).

۳.۲.۱. نهادهای جدیدتر در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ آغازگر فصلی نو در خصوص اختیارات دادستان در امر تعقیب در نظام دادرسی کیفری کشورمان محسوب می‌شود. اگر چه مسلماً نمی‌توان اختیارات اعطایی به دادستان را معادل معامله اتهام در حقوق کامن‌لا دانست، با این حال، از حیث آزادی دادستان در امر تعقیب تعدادی از جرایم و نیز آثار و هدف می‌توانیم وجوه تشابهی را احراز نماییم. در قانون مذکور، مواد ۸۰، ۸۱ و تبصره‌های شش‌گانه آن و نیز ماده ۸۲ به بحث انصراف از ادامه تعقیب برخی از جرایم، اختصاص داده شده‌اند و به‌رغم اینکه اساساً اختیار تعقیب یا انصراف از تعقیب جرایم با توجه به سمت مدعی‌العمومی دادستان، می‌بایست انحصاراً در صلاحیت وی باشد، این اختیار در جرایم درجه هفت و هشت به قاضی دادگاه سپرده شده است و وی با احراز شرایط قانونی می‌تواند اقدام به صدور قرار بایگانی پرونده و یا تعلیق تعقیب نماید.^۱ با این وجود، در جرایم تعزیری درجه شش و بر اساس ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری، دادستان مجاز است که در صورت وجود شرایط خاصی از قبیل فقدان شاکی خصوصی یا گذشت وی، جبران خسارت بزه‌دیده و یا ترتیب جبران آن، فقدان سابقه محکومیت کیفری مؤثر و... قرار تعلیق تعقیب را صادر نماید. مبرهن است که

۱. ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «جرائم تعزیری درجه هفت و هشت، به‌طور مستقیم در دادگاه مطرح می‌شوند...».

صدور این قرار در این دسته از جرایم، در راستای اصل موقعیت داشتن تعقیب به عنوان یکی از جایگزین‌های تعقیب کیفری در اختیار دادستان به عنوان مقام تعقیب قرار داده شده تا چنانچه وی عواقب سوء فرایند کیفری و محکومیت متهم را بیشتر از منافع آن برای جامعه بداند، دعوای عمومی را برای مدتی به حالت تعلیق در آورد (خالقی، ۱۳۹۴، جلد اول: ۲۹۰). به علاوه، ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری نیز قابل تأمل است. به موجب این ماده بازپرس پیش از شروع به تحقیق با توجه به حقوق متهم به وی اعلام می‌کند مراقب اظهارات خود باشد. سپس موضوع اتهام و ادله آن را به شکل صریح به او تفهیم می‌کند و به او اعلام می‌نماید که اقرار یا همکاری مؤثر وی می‌تواند موجبات تخفیف مجازات وی را در دادگاه فراهم سازد... در نخستین نگاه این ماده می‌تواند با معامله اتهام از نوع پیشنهاد تخفیف مجازات به دادگاه مشابهت داشته باشد. با این حال، این اعلام بازپرس تکلیفی برای دادگاه مبنی بر تخفیف ایجاد نمی‌کند؛ چراکه، بحث تخفیف در جرایم مستوجب حد، قصاص و دیات منتفی است. در تعزیرات نیز گرچه به موجب بند «ت» ماده ۳۸ اقرار مؤثر متهم حین تحقیق از کیفیات مخفیه است، اما اساساً دادگاه به موجب ماده ۳۷ در اعمال تخفیف مخیر خواهد بود.

۲. تحلیل ماهیت معامله اتهام و نهادهای نزدیک به آن

به یقین آگاهی یافتن بر وجوه تشابه و تفاوت معامله اتهام انگلیسی-آمریکایی و نهادهایی که در قانون آیین دادرسی کیفری ما تعبیه شده‌اند، جز با تحلیل و بررسی ماهیت و شرایط نهادهای فوق‌الذکر مقدور نخواهد بود. ذیلاً و در راستای دستیابی به این هدف، ابتدا ماهیت نهاد معامله اتهام و آثار آن بر دادرسی کیفری را بررسی خواهیم کرد و سپس به تحلیل مواد قانونی می‌پردازیم که منشأ اختیارات دادستان در امر تعقیب کیفری در دادرسی کیفری کشورمان می‌باشند.

۱.۲. ماهیت معامله اتهام و آثار آن بر دادرسی کیفری

۱.۱.۲. ماهیت و شرایط معامله اتهام

همانطور که در بررسی پیشینه تاریخی معامله اتهام مورد اشاره قرار گرفت، در کامن‌لا حمایت از معامله اتهام، ریشه در افزایش پیچیدگی محاکمات و دادرسی‌های کیفری داشت. این مسأله و همین‌طور تعداد زیاد پرونده‌ها دادستان‌ها را وادار به جداکردن تعدادی از آنها برای معامله اتهام نمود. از آنجا که معامله اتهام نوعی توافق است، همواره این پرسش در دنیای کامن‌لا مطرح می‌شود که آیا این توافق ماهیتاً مشابه توافق در حقوق خصوصی است؟ نویسندگان حقوقی کامن‌لا در پاسخ به این پرسش برآنند که در یک نگاه اجمالی به نظر می‌رسد که معامله اتهام ماهیتی مشابه توافق و سازش در حقوق خصوصی دارد؛ زیرا، در هر دو مورد، طرفین نتیجه محتمل فرایند قضایی و هزینه‌ای که دادرسی به آنها

تحمیل می‌کند را در نظر گرفته و بر اساس نتیجه حاصل از سنجش احتمال برد و میزان هزینه‌ها تصمیم‌گیری می‌نمایند. معمولاً هزینه بالای محاکمه و اجتناب از خطر، منتهی به سازش طرفین می‌شود. چنین نتیجه‌ای نه تنها برای طرفین، بلکه برای جامعه و دستگاه قضایی نیز مطلوب است. با این حال، دقت بیشتر ما را به نتیجه‌ای غیر از این رهنمون می‌شود که حاکی از وجود تفاوت‌های بنیادین میان معامله اتهام و سازش در دعاوی حقوقی است. مهم‌ترین تفاوت‌ها را می‌توان در چند نکته خلاصه نمود. اول اینکه، دادستان نماینده عموم است و مجازات مورد انتظار برای هر جرم نیز از قبل توسط قانونگذار تعیین شده است. از این رو، دادستان‌ها به عنوان نماینده عموم نفعی در افزایش مجازات در پرونده‌های ارجاعی ندارند. از این جهت که مجازات‌های شدید، هزینه و تبعاتی منفی برای عمومی که آنها نماینده‌اش هستند، در پی دارد. این در حالی است که در یک دعوی حقوقی تلاش شاکی در جهت افزایش مبلغ یا شدت حکمی است که از سوی محکمه صادر خواهد شد. دوم اینکه، ملاحظاتی وجود دارد که دادستان‌ها آن را رعایت می‌کنند. در حالی که، در منازعات مدنی چنین ملاحظاتی وجود ندارد. برای نمونه، در صورت شکست یک معامله اتهام و عدم پذیرش تقصیر از سوی متهم، دادستان‌ها ممکن است در جهت پیشگیری از تکرار چنین واقعه‌ای در مورد متهمان آینده، در نزد محکمه استدلال‌های بیشتری را در جهت محکومیت متهم بکار برند و کیفرخواست خود را تقویت نمایند. آخر اینکه، برخلاف دعاوی حقوقی، نظارتی بر دادستان‌ها وجود ندارد (Bibas, 2004: 2463-2500).

متهمان نیز در پرونده‌های کیفری دارای تفاوت‌های اساسی با هم‌تایان خود در دعاوی مدنی هستند. اگرچه، طبق قوانین متعددی در کشورهای تابع نظام کامن‌لا از جمله قانون معاضدت‌های قضایی مصوب سال ۱۹۸۸ میلادی، معمولاً هزینه وکالت برای متهمان بی بضاعت، توسط دولت پرداخت می‌شود. اما، در دعاوی کیفری مواردی همچون احتمال بازداشت موقت یا ضرورت مَهیّا کردن یک وثیقه و برچسب و بدنامی حاصل از متهم شدن، اراده متهمان را به سمت و سوی حل و فصل و معامله سوق می‌دهد. این در حالی است که در دعاوی حقوقی چیزی بیش از هزینه مستقیم خدمات حقوقی و محاکمه در انتظار طرفین نخواهد بود. بدین ترتیب، می‌توان گفت که معامله اتهام ماهیتی متفاوت از حل و فصل و صلح و سازش‌های مدنی دارد. شاید بتوان گفت معامله اتهام، قراردادی است با منفعتی دو سویه که نفع آن متوجه جامعه و متهم خواهد شد.

گرچه در کشورهای تابع نظام کامن‌لا، معامله اتهام از حوزه‌ای به حوزه قضایی دیگر متفاوت است، اما در برخی ویژگی‌های اساسی کاملاً مشابهت وجود دارد. نخست اینکه، اساساً معامله اتهام یک مذاکره است و هرچند هر یک از طرفین مذاکره‌قادر به شروع آن هستند، اما در حوزه اقتدار دادستان است که تصمیم بگیرد پیشنهاد معامله بدهد یا خیر. غیبت متهم یا سایر رفتارهای اعتماد

شکن از سوی وی می‌تواند دادستان را از پیشنهاد معامله منصرف کند.^۱ نکته دوم اینکه، معامله اتهام بین متهم و دادستان انجام می‌شود و این متهم است که تصمیم نهایی را در خصوص پذیرش معامله اتخاذ می‌کند.^۲ با این وجود، در قوانین اغلب کشورها پیش‌بینی شده است که وکیل متهم باید از پیشنهاد معامله مطلع شده و با او در این خصوص مشورت شود.^۳

اگر چه اعتراض عمومی نسبت به نهاد معامله اتهام بر نتایج تساهل‌آمیز مبتنی بر آن متمرکز است (Cohen, 1990: 85-109)، اما، بیشتر نویسندگان حقوقی بر مشکل بی‌گناهی تکیه می‌کنند؛ یعنی، این احتمال که متهم بی‌گناه تنها بدین دلیل که از نتیجه سنگین‌تر محکومیت اشتباه در محکمه می‌ترسد، پیشنهاد معامله اتهام را بپذیرد (Alschuler, 1968: 50-112). با این حال، همانطور که چرچ^۴ بیان می‌کند، نمی‌توان معامله اتهام را به خاطر چنین احتمالاتی مورد انتقاد قرار داد؛ زیرا، متهم از بی‌گناه محکوم شدن می‌ترسد و بر این اساس که به تصور او معامله اتهام می‌تواند این خطر را کاهش دهد آن را می‌پذیرد؛ در نتیجه، اگر معامله اتهام ممنوع شود، چنین متهمی با خطر مجازات سنگین‌تر پس از محاکمه مواجه خواهد بود. هر چند این انتخاب سخت است، اما، ممنوعیت معامله اتهام به منظور مجبور کردن این متهمان به پذیرش خطر محاکمه نمی‌تواند از آنها حمایت لازم را به عمل آورد (Church, 1979: 509-525). حتی، برخی نویسندگان نیز معتقدند که به طور خاص در جرایم سبک، انتظار محاکمه، هزینه وثیقه و نیز از دست دادن زمان، متهم را رنج می‌دهد و او از این باب، با وجود بی‌گناهی، به سمت پذیرش تقصیر سوق پیدا می‌کند. طرفداران این نهاد اشاره می‌کنند که مطالعات تجربی مؤید این است که بازداشت موقت بر تمایل متهمان نسبت به معامله می‌افزاید (Kellough, 2002: 196). درواقع، زمانی که فرایند دادرسی کیفری که ساخته بشر است و همچون خود او مصون از خطا نیست، این قابلیت را دارد که متهمان بی‌گناه را به مجازات بکشاند. باید به این متهمان این امکان را داد که چنین فرایندی را دور بزنند و معامله اتهام همین نقش را ایفا می‌کند (Bowers, 2008: 156). با این تفسیر، معامله اتهام قراردادی است که حتی در خصوص متهمان بی‌گناه هم برای هر دو طرف سودمند خواهد بود. البته، تعداد زیادی از نویسندگان حقوقی معتقدند که احتمال پذیرش تقصیر از سوی متهمان بی‌گناه بسیار کم است و اساساً چنین ایرادی متوجه این نهاد نیست. بدین توضیح که در فرایند معامله، دادستان‌ها پیشنهاد خود را با احتمال محکومیت متهم و نیز مجازاتی که پس از محاکمه متوجه او خواهد شد، تطبیق می‌دهند. در مقابل، متهمان هم که در آرزوی کاهش مجازاتند تمایل خود نسبت به معامله را بر اساس همین دو عامل

۱. پرونده: *Corpas Jurissecundum*, 2004. u.s.v.pleasant, 12

۲. پرونده: *Johnson V Duckworth*, 19986

۳. برای نمونه این مسأله در ماده ۱۴ قانون قواعد رفتار حرفه‌ای ۲۰۰۳ نمونه ایالات متحده صراحتاً پیش‌بینی شده است.

4. Church

نشان می‌دهند. تنها تفاوتی که میان متهم و دادستان در این خصوص وجود دارد این است که متهمان به‌واقع می‌دانند که گناهکارند یا نه. در عین حال، اساساً محاکمات کیفری به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که حقیقت را آشکار سازند. لذا، متهم بی‌گناه به‌طور صحیحی تخمین خواهد زد که احتمال برائت او بالا است و تسلیم پیشنهاد دادستان نخواهد شد. بنابراین معامله اتهام راه کاری است که متهمان بی‌گناه را از مجرمان واقعی جدا خواهد کرد (Kobayashi, 1996: 397-416).

۲.۱.۲. آثار معامله اتهام بر نظام دادرسی کیفری

معامله اتهام قراردادی است میان متهم و مقام تعقیب که هر دو طرف ملزم به رعایت مفاد آن هستند. مسلماً چنین نهادی در کامن‌لا منشأ آثار مستقیم و غیرمستقیمی برای نظام عدالت کیفری خواهد بود. مهمترین اثر این تأسیس از منظر حقوقدانان کامن‌لا، کمک به اجرای عدالت و تحقق نتایج مطلوب از لحاظ اجتماعی است. توضیح آنکه، به‌زعم این نویسندگان، قانونگذاران امروزی با انگیزه‌های مختلفی که مهمترین آنها جلب نظر رأی دهنده‌گانی است که خواهان رویکرد خشن‌تری نسبت به مرتکبین جرایم هستند، به‌طور پیوسته در حال وضع قوانینی‌اند که یا مجازات جرایم را افزایش می‌دهد و یا دامنه جرایم را با جرم‌انگاری رفتارهای بیشتر وسعت می‌بخشند (Stuntz, 2001: 505-600). در چنین شرایطی نبود قدرت و آزادی عمل برای دادستان‌ها در معامله اتهام منجر به ازدحام جمعیت زندان‌ها و نیز افزایش هزینه‌های نظام عدالت کیفری خواهد شد. اما، در نظام‌هایی که بر آزادی تعقیب و اختیار دادستان‌ها در معامله تکیه می‌کنند، اثر چنین سیاستی متفاوت خواهد بود. در چنین نظامی، قواعد کیفری گسترده‌تر و خشن‌تر با قدرت بیشتر دادستان‌ها برای این تصمیم‌گیری مواجه می‌شوند که چه کسانی و برای چه مدتی مجازات شوند (Oren gazal, op.cit:22).

بدین ترتیب، دادستان‌ها در این نظام توانایی بیشتری برای یافتن پرونده‌های قابل معامله و در پی آن اجتناب از محاکمات پرهزینه خواهند داشت. یکی از نویسندگان حقوقی در این خصوص می‌نویسد: «در چنین شرایطی قانونگذاران می‌دانند که دادستان‌ها هر متهمی را مجبور به تحمل مجازات نامتناسب تعیین شده توسط قانون - که آثار مضر آن در عمل بیش از نتایج مطلوب آن خواهد بود - نمی‌کنند، مگر تعداد کمی از متهمان که خود اصرار بر محاکمه دارند. آن‌ها می‌دانند که بدرفتاری‌های بی‌اهمیت و پیش پا افتاده‌ای که جرم‌انگاری شده‌اند، منجر به تعقیب مرتکب نمی‌شوند، مگر اینکه دادستان مظنون به ارتکاب جرم سنگین‌تری از سوی متهم شود که اثبات آن دشوار است» (Ibid). بر این اساس و به زعم این حقوقدانان، حقوق کیفری توسعه یافته، اساساً ابزاری است که به دادستان‌ها قدرت معامله اتهام را داده و بدین ترتیب بر محاکمات کیفری پرهزینه غلبه می‌کند. از دید این حقوقدانان، دیر زمانی نیست که حقوق کیفری و آیین رسیدگی کیفری به این سمت و سو سوق داده شده است که به دنبال تضمین نتایج مطلوب محاکمات از لحاظ اجتماعی

است. در واقع، آزادی عمل دادستان‌ها در معامله اتهام، منجر به دستیابی به چنین نتیجه ارزشمندی خواهد شد. یکی از نویسندگان کامن‌لا در تحقیقی که به طور تجربی و میدانی انجام داد، تمایل شدید دادستان‌ها را برای استفاده از ابزارهای مقرر قانونی در جهت منافع اجتماعی نشان داد. این تحقیق حاکی از این بود که دادستان‌ها از ابزارهای قانونی و از جمله معامله اتهام زمانی بهره می‌برند که اعتقاد داشته باشند شرایط پرونده، اعمال مجازات قانونی را توجیه نمی‌کند (Bjerk, 2005: 591-625). بدین ترتیب، نتایج تحقیقات نشان داده است که دادستان‌ها علاقه‌مند به تحمیل مجازات‌های سختی که قانوناً برای جرایم ارتكابی آنها تعیین شده است، نیستند. به عنوان مثال، اگر دادستانی در خصوص متهمی مایل به تحمیل حداکثر یک تا دو سال حبس باشد، در شرایطی که محکومیت متهم در محکمه منتج به ده سال حبس خواهد شد، به آسانی می‌تواند با گرفتن پذیرش تقصیر از زبان متهم، با وی معامله کند. حتی از متهمینی که احتمال معقولی وجود دارد که بتوانند بی‌گناهی‌شان را اثبات کنند و حتی از متهمانی که اعتقاد دارند، مجازات پیشنهاد شده توسط دادستان، بیش از آن چیزی است که عموم آن را مطلوب می‌دانند. بر این اساس مجازات‌های افراطی مقرر شده در قانون در عمل منتهی به محاکمات کمتر و استفاده بیشتر دادستان‌ها از قدرت عمل خود در راستای دستیابی به نتایج مطلوب اجتماعی می‌شود.

با این حال، مسلماً چنین آزادی مطلق برای دادستان‌ها می‌تواند به مثابه تیغی دولبه باشد. این مسأله نگرانی زیادی را در خصوص اشتباهات و حتی بدرفتاری‌های دادستان‌ها، زمانی که منفعت آنها کاملاً منطبق بر منافع عمومی نیست، ایجاد می‌کند. برای مثال، احتمال دارد در مواردی که می‌توانند در سایه حقوق کیفری خشن و مجازات‌های سنگینش، پذیرش تقصیر را از زبان متهم استماع نمایند، وقت کمتری صرف تحصیل و بررسی دلایل له و علیه متهم کنند. به علاوه، به زعم نویسندگان کامن‌لا، قدرت عمل دادستان‌ها می‌تواند منتهی به پدیده‌ای شود که آن را تعقیب بهانه‌ای می‌خوانند. منظور از این پدیده این است که دادستان‌ها در خصوص متهمینی که به اعتقاد آنها مرتکب جرم یا جرایمی شده‌اند که قابل اثبات نیستند، اقدام به طرح اتهامات دیگری می‌نمایند (Richman, 2005: 583-639).

با این حال و به رغم نگرانی‌هایی که در خصوص آثار معامله اتهام ذکر شد، حقوقدانان کامن‌لا بر این باورند که منافع این نهاد بر مضرات آن می‌چربد.

نکته دیگری که در بحث آثار معامله اتهام واجد اهمیت است، دلایل حاصل از معامله اتهام شکست خورده می‌باشد. همانطور که گفته شد، در این شیوه میان متهم و نهاد تعقیب معامله‌ای صورت می‌پذیرد. دادستان که تا قبل از این جلسه نسبت به وقوع جرم از سوی متهم تردید داشت با اقرار متهم مواجه می‌شود. اما، آیا ممکن است که دادستان از اظهارات متهم در جلسه معامله اخذ دلیل کند؟ پاسخ این سؤال در کشورهای «انگلو ساکسن» منفی است. در حقیقت آنچه که در مرحله مذاکره بین متهم و وکیل او از یکسو و دادستان از سوی دیگر کشف و مورد بحث قرار گیرد،

نمی‌تواند به عنوان دلیل به دادگاه ارائه شود (آشوری، پیشین: ۲۲۶). در این زمینه ماده ۱۰ قانون ادله اثبات دعوی فدرال آمریکا مقرر می‌دارد: «هرگاه در این جلسه متهم و دادستان به توافق دست نیابند و یا متهم از تصمیم خود رجوع نماید و مصمم شود تا در محکمه، شیوه عدم پذیرش اتهامات وارده را پی گیرد، در این صورت دادستان مجاز نیست که اطلاعات مأخوذ از اظهارات متهم در جلسه مذکور را به عنوان دلیل علیه وی بکار گیرد». بر حسب این قانون چنین اطلاعاتی در زمره دلایل قرار نخواهد گرفت.

۲.۲. ماهیت و شرایط قرارهای بایگانی پرونده و تعلیق تعقیب

چنانکه گذشت در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ کشورمان تأسیساتی پیش‌بینی شده است که گرچه کاملاً منطبق با نهاد معامله اتهام نیست، اما، از این جهت که اختیار تعقیب را دست کم در جرایم سبک به دادستان می‌دهد، مشابه و نزدیک به آن هستند. تأسیسات مذکور که عبارتند از قرارهای بایگانی پرونده و تعلیق تعقیب در مواد ۸۰ تا ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده‌اند که به ترتیب به تحلیل این مواد قانونی خواهیم پرداخت.

۱.۲.۲. قرار بایگانی پرونده

بایگانی پرونده اختیار بدیع و فوق‌العاده‌ای است که در راستای یک سیاست جنایی و در جهت تحقق اهدافی همچون فرصت دادن به مجرمان فاقد سابقه محکومیت مؤثر که مرتکب جرم سبکی شده‌اند و خارج ساختن آنها از چرخه تعقیب کیفری، کاستن از بار دادگستری و نظام عدالت کیفری، پیشگیری از تبعات منفی زندان و مجازات در خصوص این دسته از مجرمان و ... در قانون آیین دادرسی کیفری جدید تعبیه شده است. قرار فوق‌الذکر که حاوی اختیاری برای مقام قضایی در خصوص تصمیم به تعقیب یا عدم تعقیب متهم به جرم است موضوع ماده ۸۰ این قانون می‌باشد. منظور از مقام قضایی، قاضی دادگاه است؛ چراکه، این قرار در جرائم تعزیری درجه هفت و هشت، صادر خواهد شد و بر اساس ماده ۳۴۰ قانون آئین دادرسی کیفری این جرائم مستقیماً در دادگاه طرح شده و تحقیقات مقدماتی توسط دادگاه به عمل می‌آید. در ماده ۸۰ شرایطی لحاظ شده است که در صورت تحقق آنها مقام قضایی می‌تواند فقط یک‌بار از تعقیب متهم خودداری نموده و قرار بایگانی پرونده را صادر نماید. شرایط موجود در این ماده قانونی را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود. دسته اول، از شرایط ناظر به میزان مجازات جرمی است که فرد بدان متهم است. به موجب ماده مذکور صدور قرار بایگانی پرونده تنها در جرایمی ممکن است که جزء تعزیرات درجه هفت و هشت باشند. بر این اساس، بایگانی پرونده تنها در جرایم سبک که بر اساس ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ متضمن یکی از مجازات‌های پیش‌بینی شده برای درجات هفت و هشت باشد امکان‌پذیر

است.^۱ دسته دوم، از شرایط ناظر به شاکی است. در واقع، بایگانی پرونده در مواردی ممکن است که شاکی خصوصی وجود نداشته و یا اگر پرونده دارای شاکی است، وی باید گذشت خود را اعلام نموده باشد و نهایتاً دسته سوم از شرایط مربوط به متهم است. بدین ترتیب که متهم باید فاقد سابقه محکومیت کیفری مؤثر باشد. به علاوه، وضع اجتماعی و سوابق متهم و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده نیز باید صدور قرار بایگانی پرونده را توجیه نماید. در صورت وجود مجموع شرایط فوق، مقام قضایی در صورت ضرورت با اخذ التزام کتبی از متهم برای رعایت مقررات قانونی، تنها یک‌بار از تعقیب متهم خودداری و اقدام به صدور قرار بایگانی پرونده می‌نماید. لازم به ذکر است که به موجب ذیل ماده ۸۰، قرار بایگانی پرونده در زمره قرارهای قابل اعتراض مرجع قضایی شناخته شده است که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض خواهد بود. مرجع رسیدگی به این اعتراض بر اساس تبصره این ماده دادگاه تجدیدنظر است. آنچه از مقایسه این نهاد و معامله اتهام بر می‌آید این است که از حیث اهداف کاملاً مشابهت وجود دارد. هر دو نهاد در پی کاستن بار دادگستری و خارج کردن پرونده‌های کم‌اهمیت‌تر هستند. در عین حال، بایگانی پرونده منوط به گذشت شاکی یا جلب رضایت وی شده است که به نوعی منفعت بزه دیده را هم در پی دارد. با این حال، اختیار بایگانی پرونده به دست قاضی محکمه سپرده شده که از این جهت با معامله اتهام که دادستان عهده‌دار آن است، متفاوت می‌باشد. ضمن اینکه، با صدور قرار بایگانی پرونده، متهم واکنشی دریافت نمی‌کند. در حالی که در معامله اتهام، محکومیت به اتهام سبک‌تر یا مجازات تخفیف‌یافته در انتظار وی خواهد بود.

۲.۲.۲. قرار تعلیق تعقیب

تعلیق تعقیب بر خلاف قرار بایگانی پرونده در نظام دادرسی کیفری و قوانین ما مسبوق به سابقه است و همان‌گونه که ذکر شد در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۶ به قوانین دادرسی کیفری ما راه پیدا کرده بود. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ این قرار در ماده ۸۱ پیش‌بینی شده است. بر اساس این ماده صدور قرار تعلیق تعقیب منوط به وجود شرایطی است. شرط دسته اول مربوط به نوع جرم و میزان مجازات است. بدین ترتیب که به صراحت ماده ۸۱ صدور قرار تعلیق تعقیب تنها در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است امکان‌پذیر می‌باشد.

۱. به موجب ماده مذکور، تعزیر درجه هفت جرمی است که مجازات آن یکی از این موارد باشد: حبس از نود و یک روز تا شش ماه، جزای نقدی بیش از ده میلیون ریال تا بیست میلیون ریال، شلاق از یازده تا سی ضربه و محرومیت از حقوق اجتماعی تا شش ماه و تعزیر درجه هشت به یکی از این مجازاتها اطلاق می‌شود: حبس تا سه ماه، جزای نقدی تا ده میلیون ریال و شلاق تا ده ضربه.

بر این اساس، علاوه بر تعزیرات درجات یک تا پنج، آن دسته از تعزیرات درجه شش تا هشت هم که مجازات آنها قابل تعلیق نیست از شمول قاعده تعلیق تعقیب خارج می‌شوند.^۱

شرایط دسته دوم ناظر به بزه‌دیده و شاکی خصوصی هستند. در واقع قانونگذار صدور قرار تعلیق تعقیب را منوط به فقدان شاکی خصوصی، گذشت وی، جبران خسارت بزه‌دیده یا ترتیب پرداخت آن در مدت معین با موافقت بزه‌دیده نموده است و درنهایت، دسته سوم شرایط ناظر به خود متهم‌اند. بدین ترتیب، تنها متهمینی شایسته استفاده از قرار تعلیق تعقیب هستند که سابقه محکومیت کیفری مؤثر نداشته باشند و اگر در مدت تعلیق تعقیب، مشخص شود که متهم دارای چنین سابقه‌ای در سبب کیفری خود است، مرجع صادرکننده قرار بر اساس تبصره سه ماده ۸۱ مکلف به لغو قرار و از سرگیری فرایند تعقیب متهم خواهد بود و مدت تعلیق نیز جزء مدت مرور زمان محسوب نمی‌شود. علاوه بر این، صدور قرار تعلیق تعقیب منوط به رضایت متهم است. در واقع، با توجه به اینکه صدور قرار تعلیق تعقیب بر اساس ماده ۸۱ متهم را مواجه با دستوراتی خواهد کرد که ضمن آن از سوی قاضی دادگاه یا دادستان بر حسب درجه تعزیری جرم، صادر خواهد شد و متضمن محدودیت‌هایی برای متهم خواهد بود. صدور این قرار از سوی مرجع قضایی منوط به اخذ موافقت متهم است. اخذ این توافق، تعلیق تعقیب در قانون ما را به نهاد معامله اتهام شبیه می‌سازد. باید بدانیم که دستوراتی که دادستان یا قاضی محکمه به موجب قانون می‌تواند به هنگام صدور قرار تعلیق تعقیب صادر کند، ماهیتی مشابه با مجازات‌های تکمیلی مذکور در ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دارند. این دستورات عبارتند از: ارائه خدمات به بزه‌دیده در جهت رفع یا کاهش آثار زیان‌بار مادی یا معنوی ناشی از جرم با رضایت بزه‌دیده، ترک اعتیاد از طریق مراجعه به پزشک، درمانگاه، بیمارستان و یا به هر طریق دیگر، حداکثر ظرف شش ماه، خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین، حداکثر به مدت یک سال، خودداری از رفت و آمد به محل یا مکان معین، معرفی نوبه‌ای به شخص یا مقامی به تعیین دادستان، انجام کار در مؤسسات عمومی یا عام‌المنفعه‌ای که دادستان معین می‌کند، شرکت در کلاس‌ها یا جلسات آموزشی، حرفه‌ای یا فرهنگی، تحویل گواهینامه و عدم اقدام به رانندگی، عدم حمل سلاح دارای مجوز یا استفاده از آن، حداکثر تا یک سال و نیز مواردی همچون عدم ارتباط با شرکای جرم و بزه‌دیده برای مدتی که دادستان تعیین می‌کند و ممنوعیت

۱. این جرایم به استناد ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ عبارتند از: جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور، خرابکاری در تأسیسات آب، برق، نفت و مخابرات، جرایم سازمان‌یافته، سرقت مسلحانه یا مقرون به آزار، آدم‌ربایی و اسیدپاشی، قدرت‌نمایی و ایجاد مزاحمت با چاقو یا هر نوع اسلحه دیگر، جرایم علیه عفت عمومی، تشکیل یا اداره مراکز فساد و فحشا، قاچاق عمده مواد مخدر یا روان‌گردان، مشروبات الکلی و سلاح و مهمات و قاچاق انسان، تعزیر بدل از قصاص نفس، معاونت در قتل عمدی و افساد فی‌الارض و جرایم اقتصادی با موضوع جرم بیش از یکصد میلیون ریال.

خروج از کشور حداکثر به مدت شش ماه. ضمانت اجرای عدم رعایت دستورات در مدت تعلیق تعقیب نیز صراحتاً در تبصره ۱ ماده ۸۱ بیان شده است. به موجب آن، عدم رعایت دستورات مقام قضایی موجب لغو قرار تعلیق تعقیب خواهد شد. این ضمانت اجرا در مواردی هم پیش‌بینی شده است که متهم در مدت تعلیق تعقیب به اتهام ارتکاب یکی از جرایم مستوجب حد، قصاص یا تعزیر درجه هفت و بالاتر مورد تعقیب قرار گیرد و تعقیب وی منتهی به صدور کیفرخواست شود. در این صورت، قرار تعلیق، لغو و متهم با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم مورد تعقیب و محاکمه قرار خواهد گرفت.

با توجه به اینکه، جرایم تعزیری درجه هفت و هشت به موجب ماده ۳۴۰ مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شوند، با این پرسش مواجه می‌شویم که آیا در این موارد امکان صدور قرار تعلیق تعقیب وجود ندارد؟ قانونگذار قانون آئین دادرسی کیفری در تبصره ۵ ماده ۸۱ در این خصوص نیز تعیین تکلیف کرده است. به موجب این تبصره در مواردی که پرونده به طور مستقیم در دادگاه مطرح می‌شود، دادگاه می‌تواند مقررات این ماده را اعمال کند. کاملاً واضح است که در چنین جرایمی نیز صدور قرار تعلیق تعقیب از سوی دادگاه منوط به وجود کلیه شرایطی است که در متن ماده ۸۱ آمده است و به آنها اشاره نمودیم.

به علاوه، اگرچه به موجب ماده ۸۱ صدور قرار تعلیق تعقیب در صلاحیت دادستان و یا قاضی محکمه قرار داده شده است، به استناد تبصره ۴ ماده ۸۱، بازپرس می‌تواند متقاضی صدور چنین قرار می‌شود و در صورت وجود شرایط قانونی، اعمال مقررات ماده ۸۱ را از دادستان درخواست کند. ضمن اینکه باید دانست که قرار تعلیق تعقیب نیز از قرارهای قابل اعتراض است و به موجب تبصره ۲ ماده ۸۱ ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه صالح خواهد بود.

لازم به ذکر است که قانونگذار آیین دادرسی کیفری در ماده ۸۲ که اختصاص به میانجیگری و اخذ مهلت جهت تحصیل رضایت بزه‌دیده و جبران خسارت وی دارد، بار دیگر امکان صدور قرار تعلیق تعقیب را پیش‌بینی کرده است. براساس این ماده و باز هم انحصاراً در تعزیرات درجه شش تا هشتی که مجازات آنها قابل تعلیق است، متهم می‌تواند مهلت دو ماهه‌ای را از مقام قضایی بگیرد تا ظرف آن مدت، اقداماتی را در جهت اخذ رضایت بزه‌دیده جرم و یا جبران خسارات حاصل از جرم انجام دهد. از آنجا که تحقیقات مقدماتی جرائم تعزیری درجه هفت و هشت مستقیماً در دادگاه انجام می‌شود. منظور از «مقام قضایی» در این ماده، حسب مورد بازپرس یا قاضی است. در مواردی که تحقیقات مقدماتی در دادسرا به دادیار ارجاع شده باشد، وی نیز حق صدور این قرار را دارد (خالقی، ۱۳۹۴، جلد اول: ۲۱۱). البته، اعطای چنین مهلتی قانوناً منوط به درخواست متهم، موافقت بزه‌دیده و نیز اخذ تأمین مناسب از متهم توسط مرجع قضایی شده است. به علاوه، در همین دسته از جرایم و در صورت توافق طرفین، مقام قضایی می‌تواند آنها را جهت حل اختلاف و حصول

سازش، به شورای حل اختلاف و یا مؤسسه دیگری جهت میانجیگری ارجاع دهد. مدت میانجیگری حداکثر سه ماه خواهد بود. پس از گذشت مهلت‌های ذکر شده که البته هر یک به همان میزان و تنها برای یک‌بار قابل تمدید هستند، اگر متهم موفق به تحصیل گذشت شاکی خصوصی شود و جرم از جرایم قابل گذشت نباشد، مشروط به این که متهم فاقد سابقه محکومیت کیفری مؤثر باشد و موافقت خود را اعلام کند، مقام قضایی می‌تواند تعقیب را به مدت شش ماه تا دو سال معلق کند. همین‌طور، بنا به تصریح ماده ۸۲، رعایت تبصره‌های ماده ۸۱ در این مورد هم لازم است. ضمن این که، مقام قضایی در صورتی که اقدام به صدور قرار تعلیق تعقیب کند، باید متهم را به انجام برخی از دستورات مذکور در ماده ۸۱ سابق‌الذکر مکلف نماید. در صورتی که متهم بدون عذر موجه از انجام دستورات تعیین شده کوتاهی نماید، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، مقام قضایی صادر کننده قرار اقدام به لغو قرار تعلیق تعقیب نموده و تعقیب کیفری و فرایند دادرسی کیفری را از سر خواهد گرفت. در مقایسه این نهاد با معامله اتهام باید گفت، تعلیق تعقیب مشابهت بسیاری با معامله اتهام دارد از این جهت که منوط به توافق متهم شده است، در معامله اتهام نیز میان متهم و مقام تعقیب توافق صورت می‌گیرد و متهم با اقرار و پذیرش مجرمیت خود، نقشی فعال در تعیین سرنوشت پرونده‌اش می‌یابد. تعلیق تعقیب در جرایم تعزیری درجه شش تا هشت ممکن است. یکی از مصادیق معامله اتهام نیز این بود که متهم در عوض اقرار، به یک اتهام سبک‌تر محکوم می‌شد. در واقع معامله اتهام نیز بیشتر در جرایم کم‌اهمیت‌تر نمود می‌یابد. قانونگذار در تعلیق تعقیب با لحاظ شرط گذشت بزه‌دیده یا جبران خسارت وی منفعت بزه‌دیده را هم در نظر گرفته است که از این جهت نیز با معامله اتهام، مطابقت دارد. در ضمن، گنجاندن شرط عدم سابقه محکومیت کیفری مؤثر با هدف پیشگیری از اجرای مجازات بر مجرمانی که واجد حالت خطرناک نبوده و اصلاح‌پذیرند در قانون پیش‌بینی شده است که از این حیث نیز با معامله اتهام شباهت دارد؛ چراکه در معامله اتهام، دادستان در ارائه پیشنهاد به متهمان مختار است و مسلماً امکان طرح پیشنهاد به مجرمین سابقه‌دار و خطرناک کمتر است. با این حال، از حیث مقام قضایی مختار به تعلیق، تفاوت وجود دارد. بر خلاف معامله اتهام که صرفاً در اختیار دادستان است، تعلیق تعقیب در دادرسی کیفری ایران بر حسب درجه تعزیری جرم به دادستان و یا قاضی محکمه سپرده شده است. به‌علاوه، دامنه تعلیق بسیار محدود است و صرفاً جرایم بسیار سبک را پوشش می‌دهد. مهمترین تفاوت اینکه تعلیق تعقیب حالت معامله و چانه‌زنی بین متهم و مقام قضایی به همان شیوه‌ای که در معامله اتهام واقع می‌شود را دارا نیست.

در کل و به موجب مواد فوق‌الذکر، قاعده مقتضی بودن تعقیب به‌طور نسبی و حداقل در جرایم سبک در دادرسی کیفری ما پذیرفته شده است و قانونگذار با اعتماد به دادستان و مقام قضایی و در جهت دستیابی به منفعت و مصالح اجتماعی، اختیار تعقیب یا عدم آن را در این دست از جرایم به آنها داده است.

نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین اهدافی که نظام عدالت کیفری با ابزارهایی که در اختیار دارد به دنبال تحقق آن است، اعاده نظم عمومی از دست رفته اجتماع، از طریق کشف حقیقت مطلق، دستیابی به مجرم واقعی و اعمال مجازات پیش‌بینی شده قانونی بر وی است. به یقین، دستیابی به این هدف، محصول فعالیت تمامی نهادهای موجود در نظام عدالت کیفری و از جمله دادستان در امر تعقیب متهم است. با این وجود، امروزه قانونگذاران مختلف بر اساس سیاست کیفری اتخاذی خود، دادستان‌ها را در امر تعقیب برخی از جرایم واجد اختیار شناخته و تصمیم‌گیری در خصوص تعقیب یا عدم آن را به آن‌ها واگذار می‌کنند. آنچه که اختیار دادستان در امر تعقیب را توجیه می‌نماید، مصالحی همچون پیشگیری از تورم پرونده‌های کیفری، پیشگیری از آسیب‌های حاصل از زندان در خصوص مرتکبین جرایم سبک، جلب رضایت بزه‌دیدگان، اختصاص منابع و امکانات دستگاه عدالت کیفری به جرایم سنگین و مرتکبان حرفه‌ای و ... می‌باشد. در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مواد ۸۰، ۸۱ و ۸۲ مصداق این مصلحت‌اندیشی در راستای تحقق بهتر اهداف عدالت کیفری هستند. به موجب این مواد قانونگذار به مقامات قضایی و دادستان این اختیار را داده است که در جرایم سبک و در صورت تحقق شرایط مذکور در مواد قانونی، حسب مورد اقدام به صدور قرارهای بایگانی پرونده یا تعلیق تعقیب نماید. در حقوق کامن‌لا و کشورهای آنگلو-امریکن^۱ قدرت عمل دادستان‌ها در این خصوص بسیار بیشتر است. معامله اتهام پیش‌بینی شده در قوانین این کشورها متضمن اوج قدرت دادستانی در اتخاذ تصمیم برای معامله با متهم است. چنین معامله‌ای، توافق حاصل از مذاکره میان متهم و دادستان است که براساس آن متهم در عوض اقرار به ارتکاب جرم و پذیرش تقصیر، از امتیازاتی همچون تقلیل اتهام به یک اتهام سبک‌تر و یا تخفیف در مجازات برخوردار می‌شود. علیرغم انتقاداتی که بعضاً متوجه معامله اتهام می‌شود، گرایش به سمت این نهاد در این کشورها بسیار بالاست. به نحوی که دادگاه عالی آمریکا در یکی از آرای خود بیان داشته است: «معامله اتهام یک مؤلفه اساسی اجرای عدالت و بخشی بسیار مطلوب از نظام دادرسی کیفری است» (Santobello v New York, 1971. P.260-261). حقوقدانان کامن‌لا مهم‌ترین منافع معامله اتهام را در سه مورد خلاصه می‌کنند که عبارتند از: انعطاف‌پذیری بیشتر نظام عدالت کیفری و تخصیص کارآمدتر منابع آن و نیز کاهش تورم کیفری، فراهم کردن این امکان برای متهم که با پذیرش تقصیر خود مسئولیت رفتار را به عهده گیرد و در نهایت، فراهم کردن این امکان برای بزه‌دیدگان که در عین بی‌نیازی از رفتن به دادگاه، خیلی زود از سرانجام پرونده و مجازات متهم آگاهی یابند. گرچه معامله اتهام انگلیسی - آمریکایی و تأسیسات پیش‌بینی شده در قوانین ما ماهیتاً متفاوتند و

1. Anglo-Americans

هر یک در بسترهای متفاوت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شکل گرفته‌اند. با این وجود، می‌توان مشابهت‌هایی از حیث اهداف و نیز نتایج بین آن‌ها ملاحظه نمود. چنین نهادهایی علی‌رغم تفاوت‌هایی که دارند، همه در مرحله قبل از محاکمه اعمال می‌شوند و در پی سبک کردن بار دستگاه عدالت کیفری هستند. همچنین، با خارج ساختن تعدادی از پرونده‌ها از چرخه عدالت کیفری، زمینه را برای بررسی دقیق‌تر پرونده‌های باقی مانده و جستجوی بهتر حقیقت در آنها فراهم می‌نماید. به‌علاوه، از اعمال آثار زیان‌بار مجازات‌هایی همچون حبس نسبت به شماری از مجرمین پیشگیری می‌کنند. این نهادها برای متهم نیز این امکان را فراهم می‌آورند که با درک بیشتر شرایطی که به بزه‌دیده تحمیل نموده است، در صدد جبران و اخذ رضایت وی برآید. در عین حال، دامنه معامله اتهام از حیث جرایمی که پوشش می‌دهد، وسیع‌تر است. همانطور که دیدیم در دادرسی کیفری ما اختیار تعقیب صرفاً در جرایم تعزیری درجه شش تا هشت پیش‌بینی شده است. مرجع واجد اختیار اعم از دادستان و قاضی دادگاه است. شرط اقرار پیش‌بینی نشده است و مهم‌تر از همه، حالت معامله و چانه زنی در قالب خاص معامله اتهام وجود ندارد.

منابع

الف) فارسی

۱. آخوندی، محمود (۱۳۸۴)، آیین دادرسی کیفری سازمان و صلاحیت مراجع کیفری. جلد دوم، چاپ هشتم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۲. آشوری، محمد (۱۳۸۰)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ هشتم، تهران، انتشارات سمت.
۳. جی. آر. اسپنسر (۱۳۸۴)، آیین دادرسی کیفری در انگلستان، ترجمه محمدرضا گودرزی و لیلا مقدادی، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.
۴. خالقی، علی (۱۳۸۷)، آیین دادرسی کیفری، چاپ اول، تهران، انتشارات شهر دانش.
۵. خالقی، علی (۱۳۹۴)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ ۲۹، تهران، انتشارات شهر دانش.
۶. روشن قنبری، عطاءالله (۱۳۸۹)، نگاهی به معامله اتهام در حقوق ایالات متحده آمریکا، ماهنامه کانون سردفتران و دفتریاران، شماره ۱۰۳، صص. ۱۱۰-۱۰۱.
۷. کوشکی، غلام‌حسن (۱۳۸۹)، جایگزین‌های تعقیب دعوی عمومی در نظام دادرسی کیفری ایران و فرانسه، فصلنامه پژوهش حقوق، شماره ۲۹، صص. ۳۵۰-۳۲۷.

ب) انگلیسی

1. Alschuler, Albert W. (1979), Plea bargaining and its history, Law and soc. Rew, No.13, pp.211-245.
2. Alschuler, Albert W. (1968), the prosecutors role in plea bargaining, U.Chi.L.Rew, No.36, pp.50-112.
3. Bibas, Stephanos (2004), Plea bargaining outside the shadow of trial, Harv.L.Rev, No.117, pp.2463-2547.
4. Bjerk, David (2005), making the crime fit the penalty: the role of prosecutorial discretion under mandatory minimum sentencing, J.L. & Econ., No.48, pp.591-625.
5. Black's Law Dictionary, 2004.
6. Bowers, Josh (2008), Punishing the Innocent, U, and Pa. L. Rev.156.

7. Church, Tomas W. (1979), in defense of bargain justice, Law & Socy Rev, No.13, pp.509-525.
8. Cohen Stanley A. and Anthony N. Doob (1989-1990), Public attitudes to plea bargaining, crim, L.Q, No.32, pp.85-109.
9. Esterbrook, Frank H. (1983), Criminal procedure as a market system, J. legal stud. No.12, pp. 289-332.
10. Gifford Donald, g. (1983), *meaningful reform of plea bargaining: the control of prosecutorial discretion*, university of Illinois law review, vol.37, pp.6-27.
11. Jackson, Robert h. (1940), *the federal prosecutor, inst. Crim*, Law and criminology, No.31, pp.3-6.
12. Kellough, Gail and Scot Wortley (2002), *Remand for plea: bail decisions and plea bargaining as commensurate decisions*, Brit.J.Criminology, No.42, pp.186-210.
13. Kobayashi, Bruce H and John R.Lott (1996), *in defense of criminal defense expenditures and plea bargaining*, Intl Rev.L. & Econ., No.16, pp.397-416.
14. Kramer, Greg m. (2005), *Plea bargaining recommendation by criminal defense attorneys: Legal psychological and substance abuse rehabilitative influences*, a thesis of Drexel University.
15. Langbeing, john h. (1979), *Understanding the short history of plea bargaining*, Law and sociology, rew, No.13, pp.261-272.
16. Oren gazal, ayal and limor riza (2009), *Plea bargaining and prosecution*, European association of law and economics, working paper, No.013, pp.2-38.
17. Richman, Daniel C and William j Stuntz (2005), *Al capon's revenge: an essay on the political economy of pretextual prosecution*, Colm.L.Rev, No.105, pp.583-639.
18. Sanders, Andrew and Richard young (2007), *Criminal justice*, oxford, oxford university press.
19. Stuntz, William J. (2001), *the pathological politics of criminal law*, Mich.L.Rev, No.100, pp.505-600.

